

متافیزیک قدرت

تقدیم به آن کس که
می‌بخشد و درمی‌گذرد.

سرشناسه: نجف‌زاده، رضا، ۱۳۵۶ -

عنوان و نام پدیدآور: متافیزیک قدرت: درآمدی بر فلسفه سیاسی اسپینوزا/ رضا نجف‌زاده.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۳۸۴ ص.

شابک: ۰-۳۶۶-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: اسپینوزا، بندیکتوس دو، ۱۶۳۲-۱۶۷۷ م. - نقد و تفسیر

موضوع: Criticism and interpretation -- Spinoza, Benedictus de

موضوع: علوم سیاسی - فلسفه

موضوع: Political science -- Philosophy

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ م ۳/ان ۳۹۹۸B

رده‌بندی دیویی: ۱۹۹/۴۹۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۳۵۵۲۳

متافیزیک قدرت

درآمدی بر فلسفهٔ سیاسی اسپینوزا

رضانجف زاده





تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

رضا نجف‌زاده

متافیزیک قدرت

درآمدی بر فلسفه سیاسی اسپینوزا

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰ - ۳۶۶ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 366 - 0

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۳۵۰۰۰ تومان

مرگ متافیزیک یا به زانو درآوردن فلسفه هیچ گاه برای ما مسئله نبوده؛ چراکه این مهممل بافی ملال آور و بیهوده‌ای بیش نبوده است.
دلوز و گتاری، فلسفه چیست، مقدمه

ما متهم به عاطفه‌ای قدرتمند و بدنام بودیم: ما اسپینوزایی بودیم. البته به شیوه خاص خودمان، که سبک و شیوه برونشویگ نبود! تزهایی را به مؤلف رساله الهیاتی-سیاسی و اخلاق منسوب کردیم که مطمئنم حتی روحش هم از آن‌ها خبر نداشت، ولی عملاً با او مغایرت نداشتند.

آلتوسر، گفتارهایی در باب خودنقادی

نفع فراوان و ضرورت بسیاری برای کتاب یا وحی قایلیم... اگر از شهادت کتاب برخوردار نباشیم، تقریباً نجات تمامی ابنای بشر در معرض تردید قرار می‌گیرد.

اسپینوزا، رساله الهیاتی-سیاسی

و گمان نمی‌کنم که در فلسفه طبیعی مطلبی بیهوده‌تر و بی‌معناتر از آنچه اینک متافیزیک ارسطو خوانده می‌شود گفته شده باشد؛ و یا مطلبی بی‌ربط‌تر و ناسازگارتر با حکومت از مطالبی که وی در کتاب سیاست خود گفته است نوشته شده باشد؛ و یا مطلبی به اندازه بخش اعظم کتاب اخلاق او از سر جهل و نادانی عنوان شده باشد.

هایز، لویاتان، فصل چهل و ششم

فهرست

۱۱ سپاسگزاری
۱۳ مقدمه
۴۳ نسخه‌های آثار اسپینوزا و منابع اصلی این پژوهش
۴۷ سالشمار برخی وقایع و آثار مربوط به اسپینوزا

بخش اول: الهیات و متافیزیک

۵۹ ۱. وحدت، کثرت و اکسپرسیونیسم
۵۹ مقدمه
۶۲ متافیزیک یا پساتبیعیات: صدور یا درون‌بودگی
۷۰ نظریهٔ جوهر: از ارسطو تا دکارت
۷۳ اسپینوزا و جوهر واحد
۷۷ اثبات وجود خدا یا جوهر واجب‌الوجود
۷۹ صفات مطلقاً نامتناهی، حالات متناهی / نامتناهی
۸۴ اکسپرسیون و مراتب آن (۱)
۸۸ طبیعت خلاق و طبیعت مخلوق
۹۶ اکسپرسیون و مراتب آن (۲)

- اکسپرسیونیسم و ایده: اسپینوزا پس از ابن عربی و دلوز ۹۹
- مونیسْمِ پلورالیستی: اسپینوزا و قاعدهٔ الواحد ۱۰۵
- خطای غایت‌باوری، چشم‌انداز و نقد تاریخی ۱۱۷
۲. کُناتوس: متافیزیکِ قدرت ۱۲۵
- مقدمه ۱۲۵
- تبارهای پیشااسپینوزایی کُناتوس ۱۲۷
- اسپینوزا و متافیزیکِ قدرت: کُناتوس، پوتنتیا و زندگی ۱۳۴
- نتیجه‌گیریِ بخش اول ۱۵۰

بخش دوم: فلسفهٔ سیاسی

۳. جمهوری خواهی مطلق: رئالیسم سیاسی اخلاق‌بنیاد ۱۵۵
- مقدمه ۱۵۵
- فلسفهٔ سیاسی جمهوری خواهی ۱۵۷
- لحظهٔ ماکیاولیایی و نظریهٔ پرداززی در وضعیت بحران ۱۶۰
- واقعیت مؤثر نیروها به روایت اسپینوزا ۱۶۷
- نظریهٔ میل، وضع طبیعی و وضع مدنی ۱۷۳
- قدرت و امر مشترک: ایمان من و ایمان شما ۱۷۷
- پوتنتیا و پوتستاس: قدرت سازنده علیه قدرت برساخته ۱۹۳
- انسان‌باوری: مطلق یا مشروط؟ ۱۹۶
- پذیرش دیگری: اسپینوزا علیه هابز ۲۰۷
- عشق، شادی و دوستی ۲۱۴
- خرِ اسپینوزا: پارادوکسِ آزادی انسان و دترمینیسمِ رهایی‌بخش ۲۳۸
- آزادی قُدمًا و آزادی مدرن‌ها: عدم‌دخال، مشارکتِ فعال،
عدم سلطه ۲۴۲

دولت و مصلحت شهروند در جمهوری: اسپینوزا در مقابل هابز و فیلمر.....	۲۴۹
مصلحت دولت، انقلاب، دموکراسی مطلق: رادیکال کردن فیلسوف دولت باور.....	۲۵۸
۴. سیاست و یقین اخلاقی در منطقه فراغ شریعت.....	۲۷۱
مقدمه.....	۲۷۱
سنت اسلامی در عقل یهودی.....	۲۷۳
ابن رشد و افسانه دو حقیقت.....	۲۷۵
ابن رشدگرایان یهودی، نص‌گرایان یهودی و یک مسئله بزرگ.....	۲۸۱
اسپینوزا و یک مسئله بزرگ: مرجعیت وحی و اعتبار عقل در پرتو یقین اخلاقی.....	۲۹۱
نص، تاریخ و آزادی: کشف مقاصد شرع.....	۲۹۸
مرزهای منطقه فراغ شرع.....	۳۰۴
بحران، تجربه محنت و نظریه انتقادی.....	۳۰۶
به مثابه نتیجه: تزهایی درباره نظریه انتقادی اسپینوزا.....	۳۳۱
کتابنامه.....	۳۵۱
نمایه.....	۳۶۹

سیاسگزاری

در فرایند نگارش این اثر از گفتگو با استادان و دوستانی بهره گرفته‌ام که با تذکرات خود مسیر چندین ساله پژوهش را برای نگارنده آسان ساخته و در کاهش خطاهای این متن مؤثر بوده‌اند. دکتر سید جواد طباطبایی طی دیدارهای متعدد از دیدگاه‌های خود بهره‌مندم ساخته و راهگشای دشواری‌های تفسیر نحوه ورود متافیزیک به قلمرو فلسفه سیاسی بوده‌اند. با وجود برخی اختلاف تفسیرها، ایشان سخاوتمندانه بخش‌هایی از واپسین کتاب خود را پیش از انتشار و نیز مهم‌تر از هر چیز زمان خود را در اختیار این جانب قرار دادند. قدردان ایشانم. دکتر نصرالله حکمت نسخه‌ای از فقرات مربوط به متافیزیک و الهیات را مطالعه کرده و طی چند دیدار از دانش و دیدگاه خویش بهره‌مندم ساختند. از استادانم در دانشگاه تهران دکتر جهانگیر معینی علمداری، دکتر داود فیرحی، دکتر احمد خالقی و دکتر عبدالرحمن عالم نیز سیاسگزارم. همچنین قدردان مصطفی یونسی و دکتر محسن جهانگیری هستیم. از دوستان عزیز دکتر محمدعلی حسینی‌زاده و دکتر نظری که از دیدگاه‌های ارزشمند خود بهره‌مندم ساخته‌اند سیاسگزارم. از دوستان اندیشمندم دکتر حمید یحیوی و دکتر محسن عباس‌زاده که علاوه بر کمک به خواندن متن با بیان دیدگاه‌های خود موجب دلگرمی بوده‌اند بسیار سیاسگزارم. از کمک‌های دکتر مسعود علیای عزیز و به‌ویژه دکتر محمد مهدی اردبیلی که در بهبود متن بسیار مؤثر بوده‌اند همواره سیاسگزارم. این عزیزان هر یک جلوه‌ای از اخلاق پژوهش در این وضعیت عُسرت و محنت جهانی‌اند. قدردان محبت‌های آنانم. و به‌راستی که جمع دوستان مناسب‌ترین

فضای تفکر است. از گروه ویراستاران، حروفچینان، واحد نشر و مدیر محترم انتشارات ققنوس نیز که در به ثمر رسیدن این اثر تلاش فراوان کرده‌اند تشکر می‌کنم. قدردان فاطمه آبیاری هستم که در این کار دشوار بسیار کمک کرده و با خواندن متن و در گفتگوهای مستمرمان متن را بهبود بخشیده است؛ و پسر من که با طبیعت اسپینوزایی خود همواره بهره‌ای از آرامش نفس را ارزانی داشته است. سهم آنان در شکل‌گیری متن در لابه‌لای خطوط پنهان است.

و پایان این سپاس‌نامه، دوست دارم ذکر کلامی باشد از الهیات رحمت و دوستی: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا عَلِيظًا لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» («پس به لطف و رحمت خداوند با آنان نرم‌خوی و مهربان شدی، و هر آینه اگر سخت‌دل بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. از آنان درگذر و ببخشایشان، و برای آنان آمرزش بخواه. با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خداوند توکل کن، که خداوند توکل‌کنندگان را دوست دارد» (آل عمران، ۱۵۹)). و اگر این نوشتار به یادکردن چنین حکمت مدنی فراگیری نزدیک شده باشد، مایه خرسندی خواهد بود.

رضا نجف‌زاده

najafzadeh.reza@gmail.com

مقدمه

قدرت یک فلسفه با مفاهیمی سنجیده می‌شود که می‌آفریند، یا معنایش را دگرگون می‌کند؛ مفاهیمی که مجموعه جدیدی از تقسیمات را بر اشیا و اعمال تحمیل می‌کند.

دلوز، بیانگری در فلسفه اسپینوزا (Deleuze 1990, 321)

مدعا این نیست که فیلسوفان به‌مباشرت جهان را تغییر داده‌اند بلکه سخن این است که طرح تغییر جهان از ابتدا در فلسفه استادان بنیان‌گذار ظاهر شده است.

رضا داوری اردکانی، فلسفه تطبیقی چیست؟

۱

انسان امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند «دوستی» و «ارتباط» است. اسپینوزا فیلسوفی است منادی الهیات دوستی، و فلسفه سیاسی‌ای آفریده است متلائم با عشق و ارتباط و قائم بر ارزش انسان. سیسرون گفته بود: «در طبیعت و کل عالم هستی، جمله چیزها که در سکون و جنبش‌اند، به دوستی اتحاد و به کین افتراق می‌یابند» (سیسرون ۱۳۸۹، ۵۴). و سخن اسپینوزا هم چیزی جز این نیست. در جمهوری وی عقل سیاسی با اخلاق در پیوند است. پیوند عقل سیاسی با اخلاق در میدان واقعی کشمکش نیروها تلاشی است برای پذیرش «دیگری» و زدودن رانه‌ها و مکانیسم‌های معرفت‌شناختی تولید «نفرت».

باروخ بندیکت د اسپینوزا (۱۶۳۲-۱۶۷۷ م) در فلسفه سیاسی امروز چنان

جایگاهی یافته است که بخشی از تحولات این فلسفه با ارجاع به او صورت‌بندی شده است. فلسفه سیاسی امروز دگردیسی‌ها و تحولات نظری و معرفت‌شناختی متعددی را تجربه می‌کند. یکی از این دگردیسی‌ها چیزی است که از آن با عنوان «چرخش جمهوری خواهانه»^۱ یاد کرده‌اند. مورخان برجسته اندیشه سیاسی در روزگار ما، همچون جان پوکاک، کوئنتین اسکینر و فیلیپ پتی، طی دهه‌های اخیر هم تلاش کرده‌اند این سنت را بازشناسی کنند و هم پتانسیل‌های آن برای سیاست معاصر را به دست دهند. در طیف رادیکال اما چرخش جمهوری خواهانه به معنی بازسازی یا بازایابی متافیزیک و سیاست اسپینوزایی در وضعیت استثنایی جهانی است. بازایابی متافیزیک به منزله مقوله‌ای هستی-معرفت‌شناختی، و تمهید «زبان» جمهوری خواهانه برای فلسفه سیاسی، پروژه‌ای است که با اتکا به میراث پدران فلورانسی این زبان سیاسی، می‌توان از آن با عنوان *resorgimento* یا رستاخیز یاد کرد.

اسپینوزیسم جدید روزگار ما، در دل چرخش جمهوری خواهانه فلسفه سیاسی معاصر، اندیشیدن به قدرت و امر سیاسی را از تفکر در باب متافیزیک جدا نمی‌داند و متافیزیک اسپینوزا را «متافیزیک قدرت» می‌خواند؛ متافیزیکی ناظر به «قدرت سیاسی» و نه صرفاً انگاره الهیاتی قدرت به منزله «قوه» یا *potentia*. از این منظر، می‌توان گفت جمهوری خواهی اسپینوزایی معاصر واکنشی است علیه جریان‌های ضد متافیزیکی قرن بیستم. پس از گذشت حدود نیم سده از ضرباتی که هایدگر و تحلیل‌لیان بر پیکر متافیزیک وارد ساختند، امروز شاهد بازگشت به فکر متافیزیکی هستیم، و این بازگشت همچون بازگشت به فکر تئولوژیک، در عرصه مطالعه امر سیاسی و قدرت نیز سهمی عمده دارد. فلسفه سیاسی رادیکال امروز، حتی در ناسوتی‌ترین گرایش‌هایش، با مابعدالطبیعه و الهیات در پیوند است. برای نمونه، می‌توان به آثار فیلسوفان سیاسی رادیکال امروز همچون جورجو آگامبن، اسلاوی ژیزک، آنتونیو نگری و مایکل هارت اشاره کرد. اسپینوزا یکی از تکیه‌گاه‌های فکر سیاسی امروز ماست، و سویه‌های مختلف دستگاه نظری‌ای که در سنت جمهوری خواهی آفریده تأویل و بازخوانی مدام می‌طلبند. امروز با بازایابی اسپینوزا در فکر فلسفی مواجهیم. این فکر فلسفی طنینی به کلی دموکراتیک و جمهوری خواهانه در گستره سیاسی دارد.^۲

1. republican turn

۲. جمهوری خواهی سنتی است که در اندیشه سیاسی روم باستان ریشه دارد و، بر این اساس، از

اسپینوزا، این متافیزیسین جمهوری خواه، فلسفه سیاسی رئالیستی را چنان با نظریه اخلاقی، هرمنوتیک تاریخی و نقد اجتماعی پیوند داده است که می توان از آن با عنوان یکی از برجسته ترین دستگاه های نظری به جای مانده از میراث روشنگری رادیکال یاد کرد. سویه پنهان مدرنیته سیاسی و مدار تأملات اوست (ر.ک. Israel 2001, 2010)، اما در تاریخ نگاری های فلسفه سیاسی به او اعتنای درخور نشده است. از میان مورخان برجسته تاریخ اندیشه سیاسی، این اریک وگلین (۱۹۰۱-۱۹۸۵) مورخ برجسته عقاید سیاسی بود که حوالی سال ۱۹۴۳ در درس ها و نوشته هایش به اسپینوزا پرداخت. در جلد هفتم تاریخ عقاید سیاسی وگلین، فصلی کوتاه اما کم نظیر به اسپینوزا اختصاص داده شده است (Voegelin 1999, 126-136). می توان گفت از آن پس غیر از کتابی که به همت لئو اشتراوس و شاگردانش (از جمله جوزف کراپسی و استنلی روزن) با عنوان تاریخ فلسفه سیاسی در سال ۱۹۶۳ منتشر شد (Strauss and Cropsey 1987)، در هیچ یک از تاریخ نگاری های معتبر فلسفه سیاسی به اسپینوزا نه صرفاً به منزله متافیزیسین یا فیلسوف اخلاق و علم النفس، بلکه به منزله فیلسوف سیاسی توجهی شایسته صورت نگرفته است. غیر از دو رساله اختصاصاً سیاسی ای که اسپینوزا نوشت، اخلاق او نیز متنی است به غایت سیاسی و بخش عمده ای از دقایق فلسفه سیاسی و نظریه انتقادی اسپینوزایی در آن نهفته است. به بیان لوئی آلتوسر، اخلاق اسپینوزا نخستین اثر پس از ماکیاولی است که «نظریه ای در باب تاریخ» ارائه کرده است (Althusser 1976, 135). پیش از آلتوسر، این اشتراوس بود که اهمیت نگرش تاریخی اسپینوزا را متذکر شده بود. اشتراوس گفته بود اسپینوزا شکل گیری «سیستم طبیعی» در قرن هفدهم را به سیاق رواقیان تکمیل کرد و نقد دین را به منزله «گامی در تاریخ سراسری نقد دین به طور کلی» توسعه بخشید (Strauss

→ سرچشمه های لاتینی برخوردار است. سنت کهن جمهوری خواهی به طور نظام مند از اندیشه های مارکوس تولیوس سیسرون رواقی (۱۰۶-۴۳ ق.م) در جمهوری روم آغاز و به ماکیاولی و نویسندگان مختلف جمهوری های ایتالیای دوران رنسانس منتهی می شود. از آن پس، مسیر این فکر سیاسی دنیای لاتین را درمی نوردد و به غرب و شمال اروپا و به قاره نوپیدای آمریکا می رسد. جمهوری خواهان دل بسته آرمان آزادی به مثابه عدم سلطه، آزادی به مثابه شهروندی و آزادی به مثابه رهایی از بندگی (servitudo) و خودکامگی (tyrannidem) بودند. بسیاری از مفاهیم و نهادهای مستقر در اندیشه سیاسی و نظام حکومتداری امروز میراث آنان است. به اقتضای ریشه های رومی نظریه جمهوری، برخی از مفسران جمهوری خواهی مدرن را نظریه نئورومی دولت و شهروند آزاد می خوانند (ر.ک. Skinner 2003).

2, 1965). اشتراوس اسپینوزا را درون سنتی قرار می‌دهد که از دموکریتوس و اپیکور شروع می‌شود و به نظریه‌های انتقادی اواخر قرن نوزدهم می‌رسد (Ibid., 4). از این منظر می‌توان گفت بنیان‌های روان‌شناختی و معرفت‌شناختی ایدئولوژی به منزلهٔ جزم جمعی هدایت‌شده در رسالهٔ اخلاق اسپینوزا معرفی، و چارچوب نقد فلسفی آن در همین رساله تمهید شده است.

اسپینوزا، به‌رغم این‌که به سنت انتقادی تاریخ فلسفه و علوم اجتماعی جدید تعلق دارد، عموماً به طرز کژتاب به سنت لیبرال یا اقتدارگرای مدرنیته منسوب می‌شود. این نخستین سوءتفسیر سیاسی آثار اوست. برای نمونه، بسیار اعجاب‌انگیز است که والتر بنیامین به منزلهٔ یکی از اقطاب تفکر انتقادی قرن بیستم، فلسفهٔ حقوق طبیعی رسالهٔ الهیاتی-سیاسی را تمهیدگر «بنیانی ایدئولوژیک برای تروریسم در انقلاب فرانسه» معرفی می‌کند (بنیامین ۱۳۸۷، ۱۷۶). اما اسپینوزا بیش از هگل راهگشای نظریهٔ انتقادی‌ای است که بنیامین و دوستانش در مؤسسهٔ پژوهش‌های اجتماعی فرانکفورت بسطش دادند. کژتابی دیگر در سنت انتقادی در خواندن فکر سیاسی اسپینوزا را نزد هانا آرنت می‌توان یافت. آرنت اسپینوزا را مخالف آزادی بیان و مخالف مرادۀ آزادانه با دیگری دیده است؛ گویی اسپینوزا فیلسوف امنیت است نه آزادی (آرنت ۱۳۹۲، ۳۰۶-۳۰۷).

اسپینوزا نخستین فیلسوفی است که دفاعیه‌ای نظام‌مند در باب دموکراسی نوشته است. این دفاعیه در اخلاق، رسالهٔ الهیاتی-سیاسی و رسالهٔ سیاسی دیده می‌شود (ر.ک. Curley 2006). دفاع از دموکراسی به منزلهٔ یکی از نتایج دیدگاه متافیزیکی اسپینوزا و تهافت با پاره‌های عمده‌ای از فلسفهٔ سیاسی سنتی ظاهر می‌شود. رد و انکار فلسفهٔ سیاسی سنتی در نزد اسپینوزا نسبت مستقیم دارد با سویه‌های ضد‌متافیزیکی فکر او. در قلمرو فلسفهٔ سیاسی، گسست اسپینوزا از سنت کلاسیک و قرون میانه به واضح‌ترین شکل در صفحات آغازین رسالهٔ سیاسی متجلی می‌شود. اسپینوزا در مقدمهٔ رسالهٔ سیاسی تحلیل‌های رئالیستی و علمی از حیات سیاسی را، که مختص دستگاه فکری مردانی چون ماکیاولی است، جایگزین به تعبیر خودش «ادراکات خیالین و بی‌فایده» فلاسفهٔ سنتی می‌کند. اما این گسست با استمرار نیز توأم است. اسپینوزا به نحوی رئالیسم را تمهید می‌کند که اساسی اخلاقی دارد. این شاید برجسته‌ترین وجه تمایز رئالیسم سیاسی اسپینوزایی است، و به این اعتبار آن را «رئالیسم سیاسی اخلاق‌بنیاد» می‌نامیم.

اندیشه سیاسی اسپینوزا، در ادامه گسستی که ماکیاوولی از سنت غالب اندر زمانه نویسی سیاسی قرون میانه ایجاد کرده بود، ناظر به واقعیت مناسباتی است که از سرشت بشر ناشی می شود. چنانکه در پاره هفتم فصل نخست رساله سیاسی می خوانیم، آدمیان، اعم از این که دارای تمدن یا در زوای مردمان نافرهیخته باشند، صورتی از اجتماع و نوعی نظم برای خود ایجاد می کنند که علل و اسباب آن را نباید در احکام عقل جستجو کرد، بلکه برعکس، برخلاف فیلسوفانی که عقل را ملاک استدلال قرار داده اند و نیز برخلاف نویسندگانی که طرحی از مدینه های فاضله در افکنده اند، باید به سرشت یا طبیعت انسان بازگشت (7 & 1, Spinoza 2002b); طباطبایی ۱۳۹۳، ۲۰۲-۲۰۴). سرشت یا طبیعت انسان قدرت است؛ و قدرت میل است؛ قدرت ویرتو است؛ قدرت زندگی است.

مورخان اروپامحور تاریخ اندیشه جمهوری خواهی بر موقعیت فکری حوزه هلند در سده های پانزدهم تا هفدهم تمرکزی خاص دارند. برای نمونه، مارتین وان گیلدرن به اقتضای مورخان هلندی ای چون ارنست هاینریش کوزمان^۱ موقعیت اندیشه سیاسی هلند اوایل دوران مدرن را در تاریخ فکر جمهوری خواهانه همچنان مورد بحث می داند. کوزمان در نوشتارهایی چون «جمهوری خواهی هلندی» معتقد است که اندیشه سیاسی هلند با پارادایم های سنت جمهوری خواهی آتلانتیک همخوانی ندارد و به ویژه محور بحث نظریه سیاسی آکادمیک هلندی درست تا سده هفدهم «مزایا یا مضرات سلطنت» بود. آرای جمهوری خواهانه بیشتر به صورت نوعی عقیده رواج داشت نه آموزه های جامع. با مطالعات برادران دلاکورت^۲ و مهم تر از همه با اسپینوزا فکر جمهوری خواهانه در نیمه دوم سده هفدهم غالب می شود (ر.ک. Van Gelderen 1992, 276-278).

ماکیاوولی سرچشمه الهام اصلی این نویسندگان بود و جمهوری خواهی هلندی سرشتی التقاطی داشت. آثار جمهوری خواهانه نویسندگانی چون اسپینوزا در سده هفدهم و الی لوزاک^۳ در سده هجدهم میدان جاذبه قدرتمندی ایجاد کرد و جمهوری خواهی هلندی به صورت سنت فکری خاص هلندی درآمد که کوزمان آن

1. Ernst Heinrich Kossmann (1922-2003)

2. Pieter de la Court & Johan de la Court

3. Elie Luzac (1721-1796)

را «پارادایم هلندی» می‌نامد. یوستوس لیپسیوس^۱ بانی نورواقی‌گری سیاسی^۲، نخستین متفکر سیاسی هلند بود که آشکارا ارزش ماکیاولی به منزله یک استراتژیست و تحلیلگر سیاسی را کشف کرد. برخی دیگر نیز بوده‌اند که آشکارا از ماکیاولی ستایش نکرده‌اند اما مِهْر او را در دل داشته‌اند. برای مثال، آگائوس ون البدا^۳ در نامه‌ای به سال ۱۵۷۱ به هکتور اهل آیتا توصیه می‌کند که اثر تاریخی ماکیاولی را بخواند. رساله سیاست لیپسیوس را می‌توان در امتداد رساله شه‌ریار ماکیاولی قرائت کرد. از دید هر دو ذات فن سیاست تصمیم در این باب است که ویرتو چگونه می‌تواند بر سرنوشت یا بخت غلبه کند تا حیات مدنی یا *vivere civile* بر بنیاد حیات آزادانه یا *vivere libero* محقق شود. آثار ماکیاولی و لیپسیوس هر دو در چارچوب سنت انسان‌باوری رنسانس قرار می‌گیرند و از سبک اندرزنانه‌نویسی سیاسی موسوم به «آیینة شهریاری» الهام می‌گیرند (Ibid.).

در هر حال، نورواقی‌گری سیاسی با وجود مختصات ویژه خود، همچون جمهوری‌خواهی ماکیاولی از دل سنت انسان‌باوری بیرون آمده بود. تا حدود زیادی نورواقی‌گری سیاسی دارای همان بنیان معرفت‌شناختی است، همان «زبان» و «دستگاه مفهومی» را به کار می‌برد، و از همان «طرح مفهومی» و «مقولات نظام‌بخش» بهره می‌گیرد. با این حال، نورواقی‌گری سیاسی و جمهوری‌خواهی ماکیاولی تفاوت‌هایی هم دارند. در اسپینوزا به منزله میراث‌بر این جریان‌ها، تفاوت‌ها به ویژه در حوزه اخلاق سیاسی خود را نشان می‌دهد.

چنان‌که ادوین کرلی، مفسر و مترجم برجسته آثار اسپینوزا و استاد دانشگاه ایلینویز، می‌گوید: «اسپینوزا ماکیاولیایی‌ترین فیلسوف سیاسی مدرن است. ما اسپینوزا را نمی‌شناسیم، و طنزِ ماجرا را هم دریافته‌ایم. بیایید از جهلمان فاصله بگیریم. فیلسوفانِ انگلو-آمریکایی اسپینوزا را به منزله متفکری سیاسی نمی‌شناسند، به ویژه اگر شناخت آنان از تاریخ اندیشه سیاسی از آثارِ چون کتاب تأثیرگذارِ تاریخ نظریه سیاسی جورج ساباین گرفته شده باشد. در کتاب ساباین از اسپینوزا به ندرت یاد شده است» (Curley 1995, 315). کرلی این سخن را در مورد جهان انگلیسی‌زبانی می‌گوید که در آن آثار متعددی درباره این فیلسوف نوشته‌اند؛ در جهان فکر ایرانی و عربی نیز این سخن صادق است. اسپینوزا را چندان نمی‌شناسیم.

1. Justus Lipsius (1547-1606) 2. political neo-Stoicism
3. Aggaeus van Albada (1525-1587)

شبکه مفهومی رئالیسم سیاسی اخلاق‌باورانه اسپینوزا از عناصری تشکیل می‌شود که پیوندی ناگسستنی با هم دارند. در این رئالیسم اسپینوزایی آزادی‌تفلسف، ارزش دوستی، نفی خشونت، خواست شادی و لذت، خواست عشق و خواست خیر بر بنیاد «نقد الهیات خرافه» به هم می‌پیوندند، و این پیوند در پرتو «هدایت عقل» صورت می‌گیرد. اندیشه سیاسی اسپینوزا، به اعتبار نظریه قدرت و نظریه آزادی او، در امتداد سنت جمهوری‌خواهی جدید تدوین شده است.

مدعای پژوهش پیش رو این رأی متاتئوریک است که می‌توان میان سنخ استدلال‌های مابعدالطبیعی و نحوه نگاه مابعدالطبیعه‌دان به امر واقعی و هستی از یک سو، و سنخ دستگاه فلسفه سیاسی او از سوی دیگر نسبتی جست. در مجموع می‌توان دستگاه‌های اندیشه متافیزیکی را به دو دسته متافیزیک‌های صدورری یا متعالی و متافیزیک‌های غیر صدورری یا درون‌بودی تقسیم‌بندی کرد. متافیزیک‌های صدورری یا متعالی نظم هستی‌شناسانه خود را بر اساس الگویی عمودی و در چارچوب سلسله‌مراتبی مبتنی بر تقسیم‌بندی ثنوی یا دوجلهانی تقریر می‌کنند. مقوله‌های متافیزیکی از مبدائی نخستین، که در عالم اعلی یا در مکان/لامکانی خارج از هستی واقع است، «صادر می‌شوند». خدا به منزله یکی از محوری‌ترین مقوله‌های متافیزیک وجودی متعالی و فرابود و سرشتی قائم به ذات، مستقل، مافوق عالم محسوسات و مشهودات دارد. خداوند مافوق کائنات است و از ماورای آن به سوی کائنات می‌آید. اما در دیگر سو، در چارچوب متافیزیک‌های درون‌بودی خدا به منزله وجودی درون‌بود با جهان مرتبط می‌شود. وی در جهان کائنات و مخلوقات «حضور» دارد، و در «تجربه» و «رخداد» حی و حاضر است. برای هر دو دستگاه متافیزیکی می‌توان از نصوص مقدس ادیان ابراهیمی شواهدی آورد، و متألهان، عرفا، مابعدالطبیعه‌شناسان و فیلسوفان دین‌باور معمولاً برای اثبات تعالی یا درون‌بودگی^۱ از نصوص دینی استشهد می‌جویند (برای نمونه، در سنت مسیحی در مورد تعالی ر.ک. جامعه ۵: ۲؛ اشعیا ۶: ۱؛ و در مورد درون‌بودگی ر.ک. اعمال رسولان ۱۷: ۲۷؛ ایوب ۲۷: ۳، ۳۳: ۴، ۳۴: ۱۴؛ مزمور ۱۰۴: ۲۹). در تاریخ الهیات و مابعدالطبیعه همواره تنش خلاق بین دو نگرش متعالی و درون‌بودی وجود داشته است، و امروز نیز بخش عمده‌ای از الهیات‌های قرن بیستمی در امتداد الهیات‌های قرن نوزدهمی تلاشی بوده‌اند برای ایجاد تعادل بین دو جنبه متعالی و درون‌بودی

خدا (ر.ک. گرنز و اولسن ۱۳۹۰، ۱۸؛ همچنین ر.ک. ریتر و دیگران ۱۳۹۱). اسپینوزا، در کسوت متافیزیسین، دستگاه فلسفی خود را در امتداد سنت‌های درون‌بودی‌ای تقریر کرده است که طیف متنوعی از جریان‌های فلسفی، کلامی و عرفانی از سه حوزه تمدنی مسیحی، اسلامی و یهودی در صورت‌بندی آن نقش داشته‌اند. این متافیزیک درون‌بودی دست‌کم در قاموس پاره عمده‌ای از متفکران قرون میانه مسیحی، اسلامی و یهودی و نیز در قاموس پاره عمده‌ای از متفکران قرون میانه متأخر، در جریان‌های نوافلاطونی دوران رنسانس و متفکران «روشنگری رادیکال» دارای دلالت‌های ضداقتداری یا، چنان‌که از رنسانس به این سو نامبردار شد، دارای دلالت‌های جمهوری‌خواهانه است. کانون جمهوری‌خواهی اسپینوزایی نظریه آزادی به مثابه عدم سلطه است، و همین دریافت از آزادی است که فکر سیاسی او را در مقابل فکر سیاسی لیبرال‌ها، محافظه‌کارها، سلطنت‌طلبان و مطلق‌باوران قرار می‌دهد. از آن‌جا که این جمهوری‌خواهی ریشه‌های رومی-لاتینی دارد، برخی از اصحاب مکتب کمبریج شاخه انگلیسی این سنت مدرن را «نئورومی»^۱ می‌خوانند (ر.ک. Skinner 2003).

سرچشمه‌های متعدد و متباین فکر اسپینوزا هر گونه خاستگاه‌باوری در تفسیر مسیر ساخته شدن دستگاه فلسفی او را بی‌اعتبار می‌سازد. در تحلیل نظام‌های اندیشه، دوگانه «یا یونان / یا روم» بر پایه همین خاستگاه‌باوری ذات‌گرایانه برساخته شده است. فکر اسپینوزا نمونه روشنی از درهم‌تنیدگی مسیرهای تاریخ متافیزیک است که به طرز ریزوماتیک^۲ در پیوستارهای زمانی-مکانی تاریخ اندیشه رشد

1. neo-Roman

۲. Rhizome: مفهومی گیاه‌شناختی و زیست‌شناختی است که ژیل دلوز و فلیکس گتاری آن را در مورد نظام‌های اجتماعی و نظام‌های دانایی و فلسفی به کار بسته‌اند. می‌توان آن را «زمین ساقه» ترجمه کرد. دلوز و گتاری در هزار سطح صاف ساختار ریزومی را در مقابل ساختار درختی تعریف می‌کنند. ریزوم یا «زمین ساقه» ساقه زیرزمینی برخی از گیاهان است که به صورت زیرزمینی و افقی رشد می‌کند. ریزوم درست زیر سطح خاک و در امتداد سطحی خاک به صورت افقی رشد می‌کند. ریزوم می‌تواند شکل‌های بسیار متنوع و متفاوتی داشته باشد و گسترش «سطحی»، «شاخه‌شاخه» و «پراکنده» را در «تمامی جهت‌ها» ایجاد کند و با تمامی نقطه‌ها، گره‌ها و غده‌ها «پیوند» برقرار کند. فرایند مستمر باززایی، احیا و تغییر شکل در حرکت‌های ریزومی جریان دارد. ریزوم ماهیت «خودحیاگر»، «باززاینده»، «خودسازنده» و «خودگردان» نیز دارد؛ حرکت ریزوم به صورت غیرخطی، فاقد سلسله‌مراتب و چندگانه و چندوجهی است. هر ریزوم می‌تواند با قطع

کرده است. افلاطون باوری، ارسطو باوری، رواقی‌گری و دستگاه دکارتی در متافیزیک اسپینوزا به هم می‌آمیزند. هانری برگسون در فقرات درخشانی از تحول خلاق پیوند یونان با روم و متافیزیک نئورومی اسپینوزا را به خوبی نشان داده بود:

هنرمندان ستایش‌انگیز یونان قدیم، حقیقتی ورای محسوسات آفریدند همچون زیبایی محسوس، که به دشواری می‌توان از میدان جاذبه‌اش گریخت. به محض این‌که متافیزیک را به دستگاهی برای نظام‌مندسازی علم بدل کنیم، به سمت افلاطون و ارسطو مایل شده‌ایم. و وقتی در میدان جاذبه فیلسوفان یونان غلتیدیم، به سیاق آنان راه خواهیم پیمود. لایب‌نیتس و اسپینوزا چنین کردند. فکر اینان حاوی گنجینه‌های اصالتی است که بر آن‌ها نمی‌توان چشم بست. اسپینوزا و لایب‌نیتس تمامی مایه‌های روح خویش را در این گنجینه‌ها نهاده بودند و آفرینش‌های نبوغ و دستاوردهای اندیشه‌مدرن را در آن‌ها دمیدند. به‌ویژه سیستم اسپینوزا سرشار از تالو شهود است. اما اگر «نفس‌های زندگی» را از عقاید آنان بگیریم و تنها اسکلتی باقی گذاریم، چیزی به جای نخواهد ماند بجز تصویر افلاطون‌باوری و ارسطو باوری در ساز و کاری دکارتی. اسپینوزا و لایب‌نیتس نوعی سیستماتیک‌سازی فیزیک جدید را به دست می‌دهند که بر پایه الگوی متافیزیک قدیم ساخته شده است (ر.ک. Bergson 1944, 377 و نیز ر.ک. برگسون ۱۳۷۱، ۴۴۰).

این پژوهش در صدد طرح ملازمه درون‌بودگی-جمهوری‌خواهی نیست؛ چنان‌که مدعی تعمیم یا طراحی قاعده نقیض آن یعنی ملازمه تعالی-اقتدار هم نیست. بلکه مدعای متواضعانه این پژوهش آن است که اسپینوزا، در کسوت متافیزیسی متعلق به سنت درون‌بودی، بر مبنای مقوله‌های متافیزیکی خود چنان فلسفه سیاسی‌ای را صورت‌بندی کرده است که دلالت‌های وسیع جمهوری‌خواهانه دارد. تعمیم این رأی به کل سنت درون‌بودی مستلزم پژوهش‌های اختصاصی در مورد دستگاه‌های متافیزیکی-هستی‌شناختی متألهان، عرفا و فیلسوفان متعلق به این سنت و وسیع در سه حوزه تمدنی اسلام، مسیحیت و یهودیت، و بازسازی یا تهافت هر یک از آن‌ها در مدرنیته است.

اتصال خود از گیاه مادری، مجدداً رشد کند و ساختار حیاتی مستقلی به وجود آورد. ریزوم در مقابل «مرگ» مقاومت می‌کند و با خطوط گریز و فرار خود راه تداوم «زندگی» را می‌سازد. ریزوم ساختار حیاتی جدیدی برای خود می‌سازد. ریزوم زندگی را تکثیر می‌کند. (ر.ک. Deleuze and Guattari 1987; Massumi 1992)

در مورد اسپینوزا باید گفت رسالهٔ اخلاق او علاوه بر تمهید بنیان‌های متافیزیکی و الهیاتی، حاوی عناصر مهمی از خود فلسفهٔ سیاسی اسپینوزا نیز است. برای کشف بهره‌های اخلاق برای فلسفهٔ سیاسی، باید از سطح تعاریف، اصول متعارف، اصول موضوعه و قضایا که جزء ساختار اصلی نظام استنتاجی کتاب‌اند «پایین‌تر» رفت و عناصر ساختاری فرعی‌ای چون تبصره‌ها، نتیجه‌ها، برهان‌ها و ذیل‌ها و شرح‌ها را نیز به دقت کاوش کرد. گُناتوس^۱ یا «کوشش» به منزلهٔ یکی از مفاهیم اصلی دستگاه نظری اسپینوزا، در واقع سیاسی‌ترین بُعد متافیزیک وی است. گُناتوس رانه‌ای است که بر پایهٔ آن می‌توان گفت متافیزیک اسپینوزا «متافیزیک قدرت» است. گُناتوس محوری است که حکمت نظری اسپینوزا را مستقیماً به حکمت عملی وی متصل می‌کند؛ همچنان که مابعدالطبیعهٔ وی را به طبیعیات پیوند می‌زند. فلسفهٔ اسپینوزایی از رهگذر این مفهوم به سنت عظیم رئالیسم سیاسی (اگر نه رئال‌پولیتیک یا سیاست قدرت) پیوند می‌خورد؛ سنتی که پس از ماکیاوولی استراتژیست از هابز فیلسوف به اسپینوزای فیلسوف می‌رسد، و پس از او در امتداد مدرنیتهٔ رادیکال تا نظریه‌های انتقادی روزگار ما جریان می‌یابد. بخش‌های سوم و چهارم اخلاق میدان تقریر متافیزیک قدرت است، و این متافیزیک قدرت به فلسفهٔ عملی بدل می‌شود و سازمان اجتماعی Civitas یا جمهوری را برمی‌سازد. در کار اسپینوزا، همچون تمام اصحاب مدرنیتهٔ رادیکال، این متافیزیک قدرت و فلسفهٔ عملی قدرت بنیاد سرشتی انتقادی دارد. تفسیر رساله‌های اختصاصاً سیاسی اسپینوزا، یعنی رسالهٔ الهیاتی-سیاسی و رسالهٔ سیاسی، بدون عطف توجه به دلالت‌های رئالیستی-جمهوری‌خواهانهٔ رسالهٔ اخلاق کامل نخواهد شد.

از دیگر سو، بر پایهٔ نگرشی چندفرهنگی به تاریخ روشنگری رادیکال و به طور کلی تاریخ جمهوری خواهی، می‌توان گفت پیوند اسپینوزا با دنیای اسلام صرفاً به قرابت گفتمانی او با دستگاه نظری مسلمانان عقلی مسلک محدود نمی‌شود. همچنین شاید بتوان به صدور این حکم خطر کرد که «عقل باوری اسپینوزا را نمی‌توان مطلق دانست». دستگاه عقلانی‌ای که فیلسوف هلندی بر پایهٔ آن به ساخته شدن روشنگری رادیکال مدد رساند، با سنت‌های فلسفی، کلامی و عرفانی اسلام، مسیحیت و یهود

نیز داد و دهش داشته است. چنان‌که گِرِشوم شولم گفته بود: «عقل‌گرایی روشنگری بسیار و مدار جریان‌های عرفانی و باطنی است» (شولم ۱۳۸۹، ۳۷۴).

اسپینوزا در شمار آن دسته از فیلسوفان قرار دارد که راه برهان و عقلانیت فلسفی را با طریقت باطنی درآمیخته‌اند. ابوالعلا عقیفی ابن عربی را «فیلسوف صوفی» ای می‌دانست که منهج عقل یعنی روش تحلیل و ترکیب را با منهج تصویر عاطفی و روش رمز و اشاره و استفاده از قواعد خیال در تفسیر و فهم درآمیخته است (عقیفی ۱۳۶۵ ه.ق، ۹). بخش عمده‌ای از متون اسپینوزا حاصل امتزاج روش‌هاست. و از همین روست که همچون بزرگ‌ترین فیلسوفان صوفی مشرب نمی‌توان او را عقل‌باور مطلق به معنای فیلسوفان برهانی دانست. همین امتزاج روش‌شناسی‌هاست که مبنایی فراهم می‌کند برای نقد خُرافه همچون روش ادراکی جزم جمعی هدایت‌شده. مدرنیته رادیکال، در قلمرو متافیزیک، در قلمرو فلسفه سیاسی، و در خصوص تعیین نسبت فلسفه و شریعت یا شریعت و دولت، از جریان اندیشه انتقادی اسلام سده‌های میانه تأثیر گرفته است. برای نمونه، در فلسفه‌های شرق و غرب تمدن اسلامی ابوسلیمان سجستانی و ابن رشد قرطبی در تکوین نظریه مهم «طبیعت دوگانه»، یعنی الطبیعة المطبوعه و الطبیعة الطابعة (ناتوراناتورانس و ناتوراناتورانا) اثرگذار بوده‌اند، و متفکران مسیحی قرون وسطای متأخر، متفکران رنسانس و روشنگری رادیکال از دستگاه مفهومی آنان بهره‌مند شده‌اند.

باب تحقیق درباره «تأثیر» سنت اسلامی بر سنت‌های اروپایی قرون میانه و رنسانس همچنان باز است. این موضوع ابعاد پوشیده و نکاویده بسیار دارد؛ به‌ویژه وقتی نام متفکر یهودی-لاتینی‌ای چون اسپینوزا به میان می‌آید، ابعاد نکاویده بیشتری به چشم می‌خورد. «اسطوره‌نگاری» در تفسیر متن‌ها و زمینه‌ها نیز اندک نیست.

در سال‌های اخیر پژوهشگران برجسته‌ای مطالعات خود را بر حوزه بین‌فرهنگی «تأثیر علوم عربی و اسلامی بر علوم اروپایی و یهودی» متمرکز کرده‌اند. از میان آنان می‌توان به دگ نیکلاوس هس، چارلز بلانت، آنا آکاسوی و آموس برتولاچی اشاره کرد. مطالعات ارجمند این پژوهشگران منابع تاریخی و تحلیلی مستوفایی برای ارائه دریافتی جدید از تاریخ فرهنگی غرب و خارج غرب به دست می‌دهد.^۱ طبق

۱. آثار این گروه از پژوهشگران چندزبانه تاریخ فرهنگی روابط اسلام و اروپا شامل طیف کثیری از

این پژوهش‌ها، نوشتارها و نظریه‌های علمی برخی نویسندگان عرب‌زبان «بیشترین تأثیر را در اواخر سده پانزدهم و سده شانزدهم میلادی به جای گذاشته‌اند». متون عربی‌ای وجود دارد که پس از تحولات تکنیکی مربوط به صنعت چاپ از رنسانس به بعد در اروپا ترجمه، تکثیر و خوانده شده است (ر.ک. Hasse 2016, 8, 72). بر این اساس، چنان‌که محمد عابد الجابری می‌نویسد، کنکاش در مورد نسل‌های روشنفکران در تمدن عربی-اسلامی ما را به بازنویسی متفاوت تاریخ اندیشه عربی-اسلامی و اندیشه اروپایی دعوت می‌کند. می‌بایست به دور از اروپامحوری که در بهترین حالت فرهنگ سده‌های میانه را تنها به مثابه میانجی و پل ارتباطی می‌بیند، به تبیین رابطه تاریخ اندیشه عربی-اسلامی با اندیشه اروپایی بپردازیم. فرهنگ عربی-اسلامی نقشی بیشتر از نوعی پل ارتباطی داشته است، و در واقع یکی از اصول و عناصر باروری و تجدد بوده است. «فلسفه و علوم عربی تا قرن هجدهم میلادی در اروپا رواج داشت. گالیله به طور مستقیم و غیرمستقیم و ام‌دار بصیرت‌های ابن هیثم بود و فلسفه اسپینوزا در مینا و معنا در بسیاری از موارد از ابن رشد تأثیر پذیرفته است. ابن رشد در اکثر اعمال فلاسفه اروپا حضور دارد» (جابری ۱۳۸۹، ۱۰۱). تا سال ۱۷۰۰ میلادی، آثار ابن رشد با یکصد و پانزده نسخه در صدر

کتاب‌ها و مقالات می‌شود. ویژگی اصلی این پژوهش‌های تاریخی باور به تأثیرگذاری متفکران مسلمان، به‌ویژه در فلسفه و نجوم، بر متفکران یهودی، مسیحی و احیاناً کافرکیش است. ویژگی دیگر این گروه از مطالعات تکیه بر زبان و ترجمه به منزله مکانیسم‌های نفوذ فرهنگ فلسفی و علمی مسلمانان در فرهنگ یهودی و لاتینی است. اساساً نمی‌توان مکانیسم ترجمه را در این انتقال فرهنگی نادیده گرفت. همچنان‌که در انتقال تجربه فلسفی یونان به دوران اسلامی در سده‌های دوم تا چهارم هجری نیز ترجمه و مترجمان نقش اصلی را داشته‌اند. دیگر ویژگی پژوهش‌های هس، برنت، آکرمن و همکارانشان در نظر گرفتن گستره زمانی وسیعی از سده‌های یازدهم تا هفدهم و هجدهم میلادی است. از همین روست که در خلال کارهای آنان، می‌توان مطالعاتی را دید که خط زمانی وسیعی ترسیم می‌کند که از کندی، فارابی و ابن سینا شروع می‌شود و به ابن رشد، ابن طفیل و ابن میمون می‌رسد، و سپس ابن رشدیان و افلاطونیان رنسانس را درمی‌نوردند و به اسپینوزا می‌رسند (ر.ک. Hasse 2014, 2016; Burnett 1977, 1978, 1997a, 1997b, 1999a, 1999b, 2001a, 2001b, 2001c, 2005, 2013; Bertolacci 2006, 2011; Akasoy 2013 and Giglioni). در میان اینان، کارلوس فرانتکل و جیووانی لیکاتا از معدود محققانی‌اند که بر راه‌های انتقال علوم عقلی و باطنی اسلامی و یهودی به اسپینوزا اندیشیده‌اند (Fraenkel 2008, 2013; Licata 2013).

ترجمه از عربی و عبری به لاتین قرار دارد. پس از او در میان چهل و چهار مؤلف عربی زبان ابن سینا، رازی و یوحنا بن ماسویه مرجع بیشترین ترجمه‌ها به لاتین بوده‌اند (Hasse 2016, 8).^۱

شاهدی در دست نیست تا ادعا کنیم اسپینوزا عربی می‌دانسته است. در میان پژوهشگران توافق وجود دارد که اسپینوزا از طریق تألیف ابن میمون یا تألیفات و ترجمه‌های الیادل مدیگو با سنت فلاسفه اسلامی آشنا می‌شده است. حتی اسپینوزا در خطایی آشکار وقتی طی نامه‌ای در دسامبر ۱۶۷۵ می‌خواهد به آلفرد بورگ جزم‌اندیش پاسخ دهد، کلیسای کاتولیک را با «کلیسای محمدی» یا «کلیسای اسلامی» مقایسه می‌کند. جورج سیل، مترجم قرآن به انگلیسی در نیمه نخست قرن هجدهم، دانش اسپینوزا در باب فِرَقِ اسلامی را نادقیق دانست (ر.ک. Sale 1821, 237). مایکل مورگان نیز از همین رو در حاشیه متن اسپینوزا می‌نویسد: «اسپینوزا کاملاً به تاریخ دیانت اسلام جاهل است» (ر.ک. Spinoza 2002a, 950). البته مسئله آشنایی با تاریخ فِرَق یا وضعیت موجود فِرَق در زمانی خاص لزوماً با مسئله وقوف به سنت‌های فلسفی و کلامی یکی نیست.

حسن حنفی، مترجم رساله الهیاتی-سیاسی به زبان عربی، می‌گوید مقصود اثبات تأثیر و تأثر یا انتساب فضایل اسپینوزا به سنت اسلامی یا احیای تراث اسلامی از طریق آثار اسپینوزا نیست. حسن حنفی به وجود «دشواری‌های مشترک» و «رهیافت‌ها و راه‌حل‌های مشابه» در کارهای اسپینوزا و برخی از فلاسفه مسلمان باور دارد (ر.ک. اسپینوزا ۲۰۰۵، ۷-۸). اریک وگلین مدعای بزرگ‌تری مطرح می‌کند. وی می‌گوید مفهوم اسپینوزایی *acquiescentia* معادل «اسلام»^۲ است (ر.ک. Voegelin 1999, 129). در هر حال، تاریخ روابط فرهنگی اروپا با سنت‌های اسلامی قرون میانه، در واقع تاریخ انتقال مفاهیم نیز است. به عبارتی، فراتر از مسئله‌ها و

۱. در همین جا باید گفت حصر ناشی از صفت «عربی» در تحلیل‌های پژوهشگرانی چون جابری را نمی‌توان چیزی بیش از «حصر زبانی» دانست. متون متفکرانی چون ابوسلیمان سجستانی، ابوحنبل توحیدی و ابوالحسن عامری به زبان عربی نوشته شده است، اما آنان اهل ایران بوده‌اند.
 ۲. *acquiescentia*: به معنی «آرامش»، «آرامش نفس»، «خرسندی از خود» یا «سکینه و طمأنینه» است و یکی از کانون‌های اساسی فلسفه اخلاق و سیاست اسپینوزا را تشکیل می‌دهد. بخش سوم، چهارم و پنجم اخلاق را بر مدار همین مفهوم نیز می‌توان فهمید.

راه‌حل‌های مشترکِ روشنفکرانِ لاتینی‌زبان، یهودی و مسلمان قرون میانه، می‌توان «انتقال مفاهیم» و «انتقال دستگاه‌های مفهومی» فلاسفه مسلمان به سنت‌های یهودی و لاتینی سده‌های دوازدهم میلادی و سده‌های پس از رنسانس را نیز جدی دانست. در خلال پژوهش حاضر تلاش می‌کنیم به زوایایی از این تاریخ تحول مفاهیم اشاره کنیم.

پیچیدگی‌های پرابلماتیکِ تفسیر فکر فلسفی اسپینوزا امروز یکی از مسائل معرفت‌شناسانه پیش روی ماست. اسپینوزا را چندان نمی‌شناسیم. به‌ویژه فلسفه سیاسی او نیازمند مطالعات بیشتر از منظرهای جدیدتر است.

۲

پژوهش حاضر از منظر تحلیل بنیان‌های متافیزیکی فلسفه سیاسی اسپینوزا صورت می‌گیرد. در اغلب تفاسیر مربوط به اسپینوزا، نظریه او در باب مقولات مابعدالطبیعه، علم‌النفس، معرفت‌شناسی، علم‌شناسی و نظریه اخلاق او بررسی می‌شود، و به سنجش نسبت این ابعاد فکر فلسفی وی با الگوی آرمانی‌اش در باب امر سیاسی و قدرت سیاسی پرداخته نمی‌شود. در دهه‌های اخیر است که مطالعه فکر اسپینوزا از منظر تاریخ اندیشه سیاسی جدی شده است، و پروژه اسپینوزا به منزله فیلسوف سیاسی موضوع مطالعه متفکران لیبرال و رادیکال قرار گرفته است.

نخستین کتاب‌ها درباره اسپینوزا و فلسفه او در دوران خود او نگاشته شد. از آن زمان تاکنون اسپینوزاپژوهی با ترجمه و تفسیر آثار او در زبان‌های هلندی، آلمانی، فرانسوی، انگلیسی، ایتالیایی و اسپانیایی تداوم یافته، و امروز حجم انبوهی از تفاسیر در زبان‌های مختلف عمده‌تأ اروپایی در دست است که علاوه بر این‌که راهگشای فهم اسپینوزا هستند، از منظری حتی مانعی معرفت‌شناختی برای مواجهه با آثار فیلسوف هلندی عصر روشنگری رادیکال فراهم ساخته‌اند. به‌طور کلی، تفاسیر ارائه‌شده در باب اندیشه‌های اسپینوزا را از منظرها و با ملاک‌های مختلف می‌توان دسته‌بندی کرد. برای مثال، می‌توان این ملاک‌ها را در نظر گرفت: بر اساس سنت‌های فلسفه قاره‌ای و فلسفه آنگلوساکسون؛ بر اساس تقسیم‌بندی منطقه‌ای‌تر سنت‌های فلسفی فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، آمریکایی، ایتالیایی و روسی؛ بر اساس سنت‌های یهودی و مسیحی؛ بر اساس سیاسی بودن یا سیاسی نبودن؛ بر

اساس دموکراتیک یا غیردموکراتیک بودن؛ بر اساس درون‌بودی یا متعالی بودن؛ بر اساس سوبژکتیویستی یا آنتی‌سوبژکتیویستی بودن؛ بر اساس لیبرال یا چپ بودن؛ بر اساس سکولار یا غیرسکولار بودن؛ بر اساس مدرن یا پسامدرن بودن؛ و بر اساس انتقادی یا محافظه‌کار بودن.

از منظر اندیشه سیاسی شاید بتوان در یک بررسی کلی مطالعات اسپینوزایی معاصر در گستره زبان‌های انگلیسی و فرانسه را در قالب پنج گروه دسته‌بندی و ارزیابی کرد: تفسیر هابزی؛ لئو اشتراوس و حلقه اشتراوسی‌ها؛ تفاسیر ایدئولوژیک یهودی؛ تاریخ‌نگاری روشنگری رادیکال؛ تفاسیر رادیکال-جمهوری خواهانه.

تفسیر هابزی در آرای شارحانی چون برتراند راسل، مایکل دلا روکا و رابرت مک‌شای^۱ نمودار می‌شود، و می‌توان آن را نمونه اسپینوزیسم سنتی در اندیشه سیاسی نامید. اسپینوزیسم سنتی متافیزیک، معرفت‌شناسی و فلسفه عملی اسپینوزا را در امتداد فکر فلسفی هابز و دکارت تفسیر می‌کند، و با ارائه دریافتی حقوقی و حاکمیت‌بنیاد از فلسفه سیاسی اسپینوزا، رانه‌ها و سویه‌های جمهوری خواهانه آن را فرومی‌کاهد. در سال ۱۹۶۸ رابرت مک‌شای کتابی منتشر کرد با عنوان فلسفه سیاسی اسپینوزا. وی می‌گوید نسبت بین فلسفه‌های هابز و اسپینوزا چیزی بیش از شباهت است؛ این دو فلسفه، فراتر از شباهت، با هم این‌همانی دارند (McShea 1968, 137-138)؛ همچنین، ر.ک. (Della Rocca 2010). هگل در درسگفتارهای تاریخ فلسفه سوییته معرفت‌شناختی این نگاه سنتی را تمهید کرده بود (Hegel 1896, 252-289). البته نزدیکی گفتمان فلسفی و سیاسی هابز و اسپینوزا را در مواردی نمی‌توان انکار کرد. علاوه بر انسان‌شناسی فلسفی نهفته در اخلاق، فلسفه سیاسی منتج از کتاب ناتمامی چون رساله سیاسی نیز در مواردی به‌غایت علم‌باورانه و به‌غایت هابزی است.

مهم‌ترین اثر اسپینوزایی اشتراوس رساله‌ای است با عنوان نقد اسپینوزا بر دین. کتاب دیگر وی نیز که به همین حوزه مربوط است محنت و هنر نویسندگی نام دارد. متن مشهور «چگونه رساله الهیاتی-سیاسی را بخوانیم» در همین کتاب محنت و هنر نویسندگی چاپ شده است. شاگردان اشتراوس از جمله استنلی روزن نیز مقالات و آثاری درباره اسپینوزا نوشته و از منظر فلسفه سیاسی به او نگریسته‌اند. برخلاف

۱. Robert J. McShea (1917-1997): استاد علوم سیاسی دانشگاه یوستون.

کسانی چون رابرت مک‌شای و ادوین کرلی (در برخی نوشته‌هایش)، لئو اشتراوس این‌همانی یا شباهت هابز و اسپینوزا را بر نمی‌تابد.^۱ در کتاب نقد اسپینوزا بر دین اسپینوزا در مقابل هابز قرار می‌گیرد.^۲ استنلی روزن نیز در مجموعه تاریخ فلسفه سیاسی، که به سرپرستی لئو اشتراوس و جوزف کرایسی منتشر شده، فصل طولانی «اسپینوزا» را نوشته است. نگاه علم‌باورانه وی به برساختن مفهوم متافیزیک علمی در مورد هستی - معرفت‌شناسی اسپینوزا انجامیده است (Strauss 1965, 1988b; Strauss and Cropsey 1987). اما در مجموع، یکی از ویژگی‌های برجسته خوانش اشتراوس و نزدیکانش رویکرد غیرتاریخی به سیر اندیشه سیاسی است و می‌توان گفت این رویکردی غیرتاریخ‌باورانه به تاریخ عقاید است.^۳

دسته‌ای از مطالعات اسپینوزایی با گرایش دینی یهودی وجود دارد که از لحاظ کثرت و تعدد چنان هستند که می‌توان از آن‌ها به منزله جریانی یاد کرد، و در نگاهی گسترده اشتراوس و شاگردانش را نیز شامل می‌شود.^۴ متفکر شاخص اسپینوزیسم

۱. اشتراوس در کتاب نقد اسپینوزا بر دین می‌گوید: «نظریه سیاسی اسپینوزا، و به‌ویژه نظریه حق طبیعی وی، ... به کلی با نظریه هابز که نامش در کنار نام اسپینوزا برده می‌شود تفاوت دارد» (Strauss 1965, 229).

۲. نگری می‌گوید تمایزگذاری وی بسیار انتزاعی است و با قوت تعریف اسپینوزا از سیاست قدرت تناسب ندارد (Negri 1991, 261; Strauss 1965, 229-241). گرهارد کروگر، برجسته‌ترین شارح کتاب اشتراوس، می‌گوید این اثر هم برای فیلسوفان و متألهان راهگشاست و هم برای متخصصان اسپینوزا و مورخان تاریخ عمومی عقاید.

۳. علاوه بر خوانش اسپینوزا، این رویکرد را در نگاه اشتراوس به کل تاریخ فلسفه سیاسی نیز می‌توان دید. برای مثال، کتاب تقریباً هزارصفحه‌ای تاریخ فلسفه سیاسی، فلسفه سیاسی متفکر مسلمانی چون فارابی و متفکر یهودی‌ای چون ابن میمون را نیز در کنار فلسفه سیاسی توسیدید، افلاطون، گزنفون، ارسطو، سیسرون، توماس آکویناس، ماکیاوولی، مارکس، نیچه، هوسرل و هایدگر به طور هم‌وزن قرار می‌دهد.

۴. خوانش متفکران و شارحان یهودی قرن بیستم از اسپینوزا طیف متکثری از نگرش‌ها را در بر می‌گیرد. اینان هر یک ممکن است به لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک یا تئولوژیک بر مشربی مجزا باشند و از لحاظ دستگاه متافیزیکی متعالی‌باور یا درون‌بودگرا باشند، اما نهایتاً با دغدغه‌های «دینی-یهودی» به فیلسوف هلندی نگرسته‌اند، و در میان آنان کم نیستند آثاری که بر سوبه‌های سیاسی آثار اسپینوزا تمرکز کرده‌اند. مطالعه هری ولفسون درباره اسپینوزا یکی از آثار کلاسیک این قلمروست.

یهودی هری ولفسون^۱ است که روش و سطح مباحث وی سال‌ها آثار او را به مرجع

۱. هری اوستترین ولفسون (Harry Austryn Wolfson, 1887-1974) استاد دانشگاه هاروارد و نخستین رئیس مرکز مطالعات یهودی در ایالات متحده بود، و آثاری نیز درباره فیلسوفان یهودی‌ای چون فیلون و ابن میمون نوشته است. وی همچنین کتابی از متأله ضدارسطویی، خشدای بن ابراهیم کرسکاس، را از عبری به انگلیسی ترجمه کرده است. ولفسون در کتاب‌های فلسفه کلام (۱۹۷۶) و بازتاب‌های کلام اسلامی در فلسفه یهودی (۱۹۷۹) به برخی ریشه‌های کلامی فلسفه یهودی پرداخته است. دکتر محسن جهانگیری کتاب فلسفه اسپینوزای ولفسون را چنان مفید یافته است که در دیباچه‌ای که در سال ۱۳۶۴ برای ترجمه اخلاق نوشته، آن را مصداق ضرب‌المثل عربی «کل الصيد فی جوف الفراء» می‌خواند (اسپینوزا ۱۳۷۶، ۵)؛ یعنی «همه شکارهای دیگر در شکم گورخر موجود است» و با صید چنین چیزی از دیگر شکارها بی‌نیاز می‌توان بود (ر.ک. Wolfson 1934, 1976, 1979). کتاب فلسفه الهیات و سیاست: خوانش رساله الهیاتی-سیاسی نوشته پاول بگلی نیز از منظر فلسفه سیاسی یهودی حایز اهمیت است. کتاب راهنمایی انتقادی برای رساله الهیاتی-سیاسی اسپینوزا نیز با ویراستاری بیت‌ژاک ملامد و مایکل روزنتال (استاد دپارتمان فلسفه دانشگاه واشینگتن) منتشر شده است. بیت‌ژاک ملامد استاد جوان مطالعات یهودی دانشگاه جان هاپکینز است که بخش عمده‌ای از علایق نظری‌اش به اسپینوزا مربوط می‌شود. ملامد تز دکتری خود را درباره «متافیزیک جوهر و متافیزیک فکر در فلسفه اسپینوزا» نوشته و به پژوهش در باب فلسفه مدرن اولیه می‌پردازد (ر.ک. Melamed and Rosenthal (ed.) 2010).

انستیتی اسپینوزای اورشلیم در دانشگاه عبری اورشلیم کنفرانس‌های اورشلیم را با عنوان کلی اتیکا (Ethica I-IV) برای شناخت فلسفه یهودی اسپینوزا برگزار کرد. تقریباً تمامی اسپینوزاپژوهان یهودی در این کنفرانس شرکت کرده بودند و مقالات آنان به منزله تفاسیر یهودی از اندیشه اسپینوزا جایگاه ویژه‌ای دارد (Yovel 1991, 1994).

نمونه دیگری از تفسیر یهودیان مجموعه مقالات مضامین یهودی در فلسفه اسپینوزاست که به سرپرستی هیدی راون و لین‌گودمن تألیف شده است (ر.ک. Raven and Goodman 2002). کتاب بدعت اسپینوزا: نامیرایی و ذهن یهودی از جمله خوانش‌های یهودی‌ای است که استیون نادلر نوشته است (ر.ک. Nadler 2001). نادلر پیش از این کتاب مشهورتر زندگی اسپینوزا را نوشته بود.

پاول بگلی نیز در کتاب فلسفه الهیات و سیاست از اسپینوزا با عنوان «موسای جدید» (The New Moses) یاد می‌کند. کتاب وی به خوانش رساله الهیاتی-سیاسی اختصاص دارد (Bagley 2008).

کتاب قرارداد اجتماعی یهودی نوشته دیوید نوواک نیز از منظر تأکید بر سویه‌های یهودی مدرنیته سیاسی اروپایی حایز اهمیت است. دیوید نوواک در این کتاب اسپینوزا را نخستین متفکر یهودی مطرح‌کننده ایده دولت بنیاداً سکولار می‌داند (ر.ک. Novak 2005, xix-xx and 158-164).

و منبع عمده‌ای برای شناخت متافیزیک و اخلاق اسپینوزا بدل ساخته است. هری اوسترین و لفسون در آثار متعدد خود به پیوند بین فلسفه یهودی، فلسفه اسلامی و فلسفه مسیحی پرداخته است. مطالعه مبسوط وی در باب فلسفه اسپینوزا، در قالب دو جلد نسبتاً حجیم با عنوان فلسفه اسپینوزا، یکی از نخستین مجموعه مطالعات اسپینوزاشناسی در قرن بیستم از منظر سنت یهودی است.

اما پس از اشتراوس، از منظر تاریخ اندیشه سیاسی، شاید بتوان گفت مهم‌ترین و اختصاصی‌ترین آثاری که در دهه‌های اخیر در جهان انگلیسی‌زبان در مورد اسپینوزا و پروژه فلسفه سیاسی او نگاشته شده، آثاری است به قلم جاناتان ایزرائل.^۱ وی دو کتاب نوشته است، یکی با عنوان روشنگری رادیکال: فلسفه و ساخته شدن مدرنیته بین سال‌های ۱۶۵۰-۱۷۵۰، و دیگری با عنوان انقلاب ذهن: روشنگری رادیکال و ریشه‌های فکری دموکراسی مدرن (Israel 2001, 2010). هر دو اثر از منظر تاریخ اندیشه سیاسی جدید اروپا، به‌ویژه از منظر جایگاه اسپینوزا در تاریخ اندیشه سیاسی جدید و ساخته شدن مدرنیته رادیکال، اهمیت دارند. ایزرائل مدرنیته رادیکال یا روشنگری رادیکال را با اسپینوزیسم یکی می‌داند. تاریخ‌نگاری ایزرائل به نوعی نگرش چندفرهنگی و فرا-ملی نزدیک می‌شود.

در دیگر سو، اسپینوزیسم رادیکال فرانسوی یکی از بزرگ‌ترین سنت‌های تفسیری اسپینوزایی در دهه‌های اخیر است. این سنت اساساً ضدهگلی است؛ خواه از لحاظ ضدیت با خود عناصر فکر هگل (همچون تاریخ جهانی، غایت‌باوری، آگاهی و سوژه)، و خواه از لحاظ ضدیت با تفسیر خاص هگل از اسپینوزا. در فرانسه با پایان گرفتن دوران مفسران اسپینوزایی عموماً محافظه‌کار، در اواخر دهه ۱۹۵۰ نسلی از روشنفکران و استادان رادیکال و شبه‌رادیکال سر برآوردند. اسپینوزا دوباره

→ خوانش چپ‌های صهیونیستی چون پیتز میرز نیز هرچند از عمق فلسفی چندان برخوردار نیست، می‌توان به آن توجه کرد. میرز مدعی نوعی یهودیت ناموحد یا یهودیت همه‌خدایی است و می‌گوید اسپینوزا با وجود آنچه در مجامع کیش یهودی مشهور گشته ملحد نیست، بلکه یهودی ناموحدی (non-theist) است. به باور میرز اسپینوزا روایت جدیدی از دین یهود آورده است که می‌توان آن را «یهودیت همه‌خدایی یا Pantheistic Judaism» خواند. وی مدعی کشف عنصر ناموحدانه دین یهود است و در اسپینوزا چنین چیزی را می‌جوید (ر.ک. Myers 2001, 2004).

۱. استاد تاریخ اروپای مدرن در مدرسه مطالعات تاریخی مؤسسه مطالعات عالی پرینستون و مورخ تاریخ اندیشه رنسانس و مدرنیته.